

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۸/۱۶

فصلنامه علمی عرفان اسلامی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۰/۲۰

دوره ۲۱- شماره ۷۹- بهار ۱۴۰۳- صص: ۹۰-۷۵

مقاله پژوهشی

نفی متافیزیک حضور و تعلیق‌های معنایی در سلوک شمس تبریزی

محمود خرم‌آبادی^۱

علی اکبر افراسیاب پور^۲

علی فتح‌الهی^۳

چکیده

بدون تردید مباحث عرفانی و تجربه‌های مکاشفه‌ای بر محور ایجاز و رمزگونی، تأویل و چند معنایی، فراهنجاری زبان، تعلیق و تعویق در حوزه معنایی می‌چرخد. به همین دلیل زبانی گنگ و غیرمستقیم است و مانند زبان علم، روشن و صریح و منطقی نیست، بلکه پر از تعلیق‌های معنایی است. ایجاز و ابهام در کلام شمس می‌تواند متأثر از ویژگی‌های روحی و شخصیتی وی باشد. مخاطب شمس اگر اهل نیاز باشد، کلام موجز او را درمی‌یابد. شمس اهل بحث و جدل نیست، بلکه اهل اشارت است. مخاطب شمس باید اهل رمزخوانی و تأویل کلام باشد. ظرفیت زبان از نظر شمس، بسیار محدود و تنگ است. و گنجایش وسعت معانی و مفاهیم روحانی را ندارد؛ همین امر یکی از دلایل مهم بیان‌ناپذیری معانی عرفانی از دیدگاه شمس است. نتیجه این نگرش، پارادوکس یا متناقض-نمایی است. نفی متافیزیک حضور یکی از عناصر شالوده‌شکنی در دیدگاه دریدا است. تفکر دریدایی می‌گوید: متن می‌خواهد تکرر معنایی را در خدشه‌دار کردن انگاره‌های متافیزیکی بازسازی کند و به معناهای تازه از متن دست‌یابد. مقالات شمس تبریزی، نمونه‌هایی از شکستن عناصر فلسفه غرب (متافیزیک حضور)، در درون خود دارد که گوینده در تلاش است این انگاره‌های متافیزیکی را در هم بشکند و با تعلیق‌های پیاپی معنایی، دال‌ها و نشانه‌های بی‌شماری را برای معناهای متکثر حاصل کند. **کلیدواژه‌ها:** شمس تبریزی، مقالات شمس، نفی متافیزیک حضور، تعلیق معنایی، سلوک.

۱- دانشجوی دکتری گروه ادیان و عرفان، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

۲- دانشیار دانشگاه تربیت دبیر شهیدرجائی، تهران، ایران. نویسنده مسئول: ali412003@yahoo.com

۳- دانشیار گروه ادیان و عرفان، واحد خرم‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، خرم‌آباد، ایران.

پیشگفتار

نقد شالوده‌شکنانه، یکی از رویکردهای نقد ادبی است که در قرن بیستم مطرح شد. این نظریه، یکی از شاخه‌های نقد پسا‌ساختارگرایی است و در سال ۱۹۶۶ توسط ژاک دریدا در مقاله "ساختار، نشانه و بازی در علوم انسانی" مطرح شد (سلدن، ۱۳۷۷: ۱۸۲). نظریات دریدا ریشه در نظریات سوسور داشت. دریدا از آن استفاده کرد و پیش‌فرض‌های تفکر متافیزیکی پذیرفته‌شده غرب را مورد تردید قرارداد (Abrams, 1999, 59). این نظریات ابتدا برای بررسی مجدد فلسفه غرب استفاده شد اما در دهه ۱۹۷۰ مورد استقبال نقد ادبی قرار گرفت.

پایه نقد شالوده‌شکنانه براساس رد پیش‌فرض‌های فلسفی پذیرفته‌شده است. در واقع شالوده‌شکنی واکنشی است در برابر جریان‌ها و بنیان‌های غالب فلسفی و نظری غرب، مانند متافیزیک حضور، مرکزگرایی، ساختارمندی و قطعیت معنا. زیرساخت این نقد، تردید و رد باورهای فرهنگی، اعتقادی یک جامعه است.

در شالوده‌شکنی، سخن از تکثر یا پراکندگی معناهاى متن است. در این دیدگاه، متن، خنثی تلقی می‌شود. بنابراین دلالت‌های معنایی و سویه‌های کلام محوری انکار می‌شوند. یعنی سالاری یک وجه معنایی بر سویه‌های دیگر دلالت از بین می‌رود. متن به این اعتبار، چندوجهی می‌شود. در شالوده‌شکنی، معناهاى بی‌شماری تولید می‌شود و حاکمیت یک معنا به صورت ثابت و نهایی رد می‌شود.

از نظر دریدا و دیگر شالوده‌شکنان در جریان خوانش هر متنی، متن توسط خواننده شالوده‌شکنی می‌شود و ساحت کلام محوری و متافیزیکی آن شکسته می‌شود. حضور معناهاى بی‌شمار در خوانش متن، انکار معنای نهایی متن است در این ساختار نشان‌داده می‌شود که هیچ متنی، معنای واحدی ندارد بلکه هر متن در درون خود، تعارض دارد. این تعارض در ساختار شالوده‌شکنانه نمی‌خواهد متن را نابود کند، بلکه می‌خواهد کارکرد و ساختار متفاوتی ارائه دهد. به طور کلی می‌توان گفت در شالوده‌شکنی سه هدف عمده، مورد نظر است:

۱- نشان‌دادن عدم قطعیت در هر متن با توجه به اینکه هر متن از یک سلسله معانی متناقض و احتمالی تشکیل شده است.

۲- نشان‌دادن ایدئولوژی با توجه به غالب بودن یکی از دو طرف قطب.

۳- نشان‌دادن محدودیت ایدئولوژیکی متن بر اساس تضادها (Tyson, 1999: 254).

از طرفی در متن مقالات شمس، خواننده با متنی مواجه است که حاصل مکاشفات گوینده است. زبان مبهم و موجز در بیان حالات، مکاشفات و جهان‌بینی عرفا، امری اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. این

شیوه‌ی بیانی موجز و مبهم، در واقع برای پیدا کردن مخاطبان خاص بوده‌است؛ زیرا فقط مخاطبان خاص با این زبان ارتباط برقرار می‌کنند. عرفا به‌خوبی می‌دانستند که این مخاطبان خاص متناسب با حال و مقام خود، آن اشارت‌های موجز را شرح و بسط می‌دادند و به درک عمیق‌تری می‌رسیدند. صوفیه «راهی یافته‌بودند تا به یاری اشارت و ایجاز نکته‌هایی بگویند، و باز همه چیز را نگویند. هم راهنمای مخاطب باشند تا از معناهایی سر درآورد، و هم راه‌سپردن در ادامه مسیر را به عهده خود او بگذارند» (احمدی، ۱۳۷۶: ۱۲۲). در واقع می‌توان گفت که زبان صوفیه، زبانی سرراست و مستقیم نیست، بلکه مخاطب این کلام باید به اصطلاحات، اشارات و نکته‌ها و دقایق زبان صوفیه، واقف‌شود «زبان صوفی را باید کشف کرد، زیرا از روش قیاس‌ها و تصدیق‌های منطقی نمی‌توان بدان رسید» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۴۱).

مقالات شمس گفته‌های پراکنده‌ای است که گوینده آن به ارتجال و بداهه، مفاهیم عمیق عرفانی یا تربیتی و اجتماعی را بیان می‌کند. بنابراین، انتخاب و گزینش واژگان، چگونگی تنظیم و تنسیق جملات، پیوندها و گسست‌های کلام و ... تا حدود زیادی می‌تواند ذاتی و طبیعی زبان گوینده باشد. بر همین اساس، می‌توان نتیجه گرفت که گوینده در چنین شرایطی فرصت زیادی برای بیانی آراسته و تصنعی ندارد، بلکه آنچه نشان از آراستگی و فصاحت دارد، ذاتی زبان و بیان گوینده است.

زبان شمس در مقالات، ضمن اینکه زبانی به‌ظاهر ساده به‌نظر می‌رسد اما در عین حال پیچیده و رمزگونه است. زبان شمس در متن مقالات، گفتاری و عامیانه است «مقالات شمس شاهکار زبان محاوره» (موحد، ۱۳۸۷: ۱۵۴) و این زبان عامیانه، عموماً طنزگونه و آبرونیک است. آبرونی طنزگونه‌ای است برخاسته از موضعی برتر و نگرشی ممتاز به وضعیت موجود» (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۱۱). و همین زبان عامیانه و طنزگونه پر از پارادوکس، خود، بر پیچیدگی زبان مقالات تأثیر بسزایی دارد. زبان شمس در بیان تجربه‌های عرفانی و مکاشفه‌ای خود، بسیار کوتاه و موجز است. زبان شمس، به‌طور کلی، زبانی اشارتی و رمزی است. در این نوع زبان، تأویل و برداشت مخاطب، بسیار اهمیت دارد؛ چرا که مخاطب با توجه به حال و مقام خود، می‌تواند برداشت یا برداشت‌های خاصی از گفتار رمزگونه او داشته‌باشد. البته گوینده نیز در حالات مختلف، این مطالب را نوشته و به‌قول نویا چون تجربه شخصی، زبان صوفی را شکل می‌دهد، بنابراین بر اساس تنوع تجربه، زبان او نیز نمی‌تواند ثابت و لایتغیر و یک وجهی باشد، بلکه پیوسته در حال دگرگونی است تا بتواند گونه‌گونی‌های تجربه خود را بیان کند (نویا، ۱۳۷۳: ۲۷۱).

شمس از آن دسته از عرفایی است که عامدانه از سخنان تأویل‌پذیر که پر از ابهام و تعویق معنایی است استفاده می‌کند و معتقد است، سخنانی که قابلیت تأویل و تفسیر دارند، در متأثر کردن مخاطب و نشان دادن دگرگونی‌های روحی یا نشان دادن حالات درونی مخاطب، نقش برجسته‌ای دارد؛ زیرا اینگونه سخنان باعث بروز ذوق و حالات عرفانی بیشتر می‌شوند. «این قاعده‌ایست که چون سخن

راست را متلون کنی، و به تأویل گویی، اندکی برنجند و اغلب رقت آید و ذوق آید و حالت آید، و چون بی تأویل گویند، نه رقت آید و نه حالت آید؛ مگر آن را که خدای تعالی مخصوص کرد به قابلیت، و لذت راستی بدو رسانید» (شمس، ۱۳۸۴: ۱/۱۲۴).

همان‌طور که در مقالات دیده می‌شود، تمایل به تأویل‌گرایی در بازی‌ها و رفتارهای زبانی، انکارناپذیر است. درحالی‌که در آثار دیگر صوفیه، بیشتر در پی یافتن زبانی صریح و روشن هستند که برای مخاطب، قابل فهم‌تر و آسان‌تر باشد. صوفیان و عرفای بزرگ هر کدام نظام نشانه‌شناسیک و زبان نمادین خاص خود را دارند. شمس در مقالات، فردیت و تشخص‌های زبانی و معنایی خاص خود را دارد. تجربه‌های بکر شخصی، استفاده از تعبیر و تصاویر شخصی، خلّاقیت فردی هر نویسنده‌ای را نمایان می‌کند. در این مقاله به بررسی برخی از ویژگی‌های زبانی و معنایی شمس در مقالات می‌پردازیم.

متن مقالات شمس تبریزی از کتب پراهمیت در زبان فارسی و تصوف و عرفان اسلامی است. با توجه به اینکه این متن، ظرفیت‌های زبانی و معنایی، بسیار زیادی دارد، قابلیت بالقوه تحقیق زیادی نیز در مورد کشف این ظرفیت‌ها دارد. هدف این مقاله نشان‌دادن تعلیق‌ها و تعویق‌های معنایی است که سبب گسترش مفاهیم شده‌است.

مبانی نظری

از نظر دریدا، متافیزیک حضور، همان باور به حضور حتمی معنا در پس هر نشانه، یک متن یا یک کلام و سخن یا اثر هنری است. احمدی از قول دریدا نقل می‌کند که هدف از خواندن متن، "رسیدن به معنای نهایی و ثابت" نیست، با توجه به اینکه چیزی هم "خارج از متن" وجود ندارد، در جریان شالوده‌شکنی در یک متن ساحت مقدس "کلام-محوری" و "حضور معنای نهایی"، شکسته می‌شود. در جریان خوانش متن، معناهای بی‌شماری به وجود می‌آید که همین تکثر معنایی در خود، انکار معنای نهایی و ثابت را به همراه دارد (احمدی، ۱۳۸۸: ۳۸۸).

شالوده‌شکنی و نفی متافیزیک حضور به‌طور کلی، تلاش مفسر است در راستای کشف معانی جدید و درک معنایی نسبی و نه قطعی متن که عموماً به تأخیر و تعویق افتاده‌است. یعنی معانی نهفته در متن که مفسر می‌تواند آن‌ها را کشف و یا بازتولید کند. شالوده‌شکنی مخاطب یا مفسر و خواننده را به حرکت مداوم و بی‌وقفه در بازی‌های بی‌پایان دال‌ها و مدلول‌ها وادار می‌کند. خواننده با حرکت از دال‌ها به سوی مدلول‌ها، به کشف و خلق معانی تازه می‌رسد.

درواقع هنر خواننده شالوده‌شکن که در پی نفی متافیزیک حضور است این است که بسیاری از خصایص و ویژگی‌های متون (از هر سنجی) را که در قرائت‌های کلاسیک و سنتی از دید خواننده و منتقد، پنهان مانده و خواننده عموماً از دریافت‌های تازه آن مغفول مانده و به حاشیه رانده‌شده، برجسته

می‌کند. این رویکرد، امکان قرائتی متفاوت را فراهم می‌کند و هر خوانش، امکان بازتولید معنا و متنی متفاوت را خلق می‌کند.

در طی این ساخت‌شکنی، برخلاف جریان ساختارگرایی، موجودیت ساختار به‌عنوان یک حقیقت ثابت و جزمی و قطعی، پذیرفته نیست، بنابراین قرائت‌ها و خوانش‌های شالوده‌شکنانه در بستری از نسبی‌گرایی و عدم قطعیت تولید می‌شود (همان: ۲۰۶). از سوی دیگر، از نظر ساختارشکن‌ها، معنا یک مؤلفه ثابت تلقی نمی‌شود که در متن لانه‌کرده باشد تا ما آن را کشف کنیم؛ بلکه این خواننده است که خالق معنا است و معنا یا معانی را در حین عمل قرائت، خلق یا بازتولید می‌کند؛ یعنی بازی زبان از مجرای قرائت و خوانش خواننده، معنا می‌یابد. همچنین معنایی که خلق یا بازتولید می‌گردد، عنصری با ثبات و قائم بالذات نیست که قادر به بسترسازی باشد، چراکه در بینش ساختارشکنانه هیچ تفسیری، حرف نهایی نیست، بلکه متن ادبی همواره پذیرای تکثر معانی متداخل و متعارضی است که از سویی با یکدیگر و از سوی دیگر با خواننده ارتباطی پویا و سیال دارند (همان: ۲۰۷-۲۰۸).

بنابراین نهی متافیزیک حضور، متن را از اسارت در قفس معنایی ثابت، قطعی، بسته و جزمی رهایی داد و توهم یک معنای تغییرناپذیر یا قطعیت معنایی را از متون گرفت. در ساخت‌شکنی اصول و پایه‌های کنش تأویل‌گرایانه یا تحلیل‌پردازانه برجسته‌سازی شد و همین برجستگی تأویلی و تحلیلی راه را برای خوانش‌های متعدد بازکرد. در این کنش تأویلی ممکن است معنایی متناقض با معنای ظاهری و آشکار متن خلق شود و یا دریافت‌های دیگرگونه‌ای از متن حاصل شود که اساس آن، برگرفته از تناقض‌های موجود در متن است (امامی، ۱۳۸۹: ۲۵۱).

تعریف مفاهیم

تأویل (Interpretation): از نظر لغوی به معنای بازگرداندن هر چیزی به اصل، منبع و سرچشمه آن است. تأویل به کشف معناهای باطنی و پنهان متن می‌پردازد. در تأویل یک کشف به کشف معناهای دیگری رهنمون می‌شود (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۲-۱۴).

رمز: یکی از مهم‌ترین عناصر زبان عرفانی است. در تعریف گفته‌اند: «رمز چیزی از جهان شناخته شده و قابل دریافت و تجربه از طریق حواس است که به چیزی از جهان ناشناخته و غیرمحسوس یا به مفهومی جز مفهوم مستقیم و متعارف خود اشاره کند؛ به شرط آنکه این اشاره مبتنی بر قرارداد نباشد و آن مفهوم نیز یگانه مفهوم قطعی و مسلم آن تلقی نگردد» (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۱۴).

تعلیق: «تعلیق/ حول و ولا، شک و انتظار و اندروا، حالتی است توأم با بلا تکلیفی و انتظار که خواننده یا بیننده اثر به دلیل اشتیاق به آگاهی از پایان ماجرا یا داستان بدان دچار می‌شود» (انوشه، ۱۳۸۱: ۳۸۰).

پیشینه تحقیق

ناصرالدین صاحب‌الزمانی کتابی به نام "خط سوم" در تحقیقِ متن مقالات شخصیت شمس را از لحاظ روانشناسی و شخصیتی بررسی کرده‌است.

مقالاتی نیز در این حوزه نگاشته شده؛ از جمله:

۱- مقاله "ویژگی‌های زبان عرفانی شمس تبریزی"، احمد رضی و عبدالغفار رحیمی، (۱۳۸۷)، فصلنامه جستارهای نوین ادبی، با محوریت ساختار زبانی مقالات شمس. در این مقاله ویژگی‌های زبان عرفانی مانند زبان پارادوکسیکال، شطح و ... مورد پژوهش بوده‌است.

۲- مقاله "رؤیت از دیدگاه شمس تبریزی و بررسی بازتاب آن در مثنوی"، محمد خدادادی، مهدی ملک ثابت و یدالله جلالی پنداری، (۱۳۸۹)، فصلنامه تخصصی مولوی پژوهی. با این نتیجه که شمس رؤیت خداوند را هم در این جهان و هم در جهان آخرت می‌پذیرد.

۳- مقاله "اسرار حق در مقالات شمس تبریزی و بازتاب آن در مثنوی مولوی"، محمد خدادادی و یدالله جلالی پنداری، پنجمین گردهمایی انجمن ترویج زبان و ادب فارسی، در این مقاله نیز بیان می‌شود که شمس معتقد است اسراری که در بطون وجود دارد و رای این بطون هفتگانه قرآن است و مولانا همین اشارات را درباره اسرار در مثنوی بسط داده‌است.

۴- مقاله "تحلیل شخصیت بایزید در مقالات"، مهدی محبتی، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، (۱۳۹۲) شخصیت عرفانی شمس و عبارت شطح‌آمیز سبحانی ماعظم شانی او را نقد کرده‌است.

۵- پژوهشی در چگونگی تأویلات قرآنی، محمد خدادادی، مهدی ملک ثابت و یدالله جلالی پنداری، فصلنامه پژوهش زبان و ادبیات فارسی (۱۳۹۰) که تأویلات متفاوت شمس را در حوزه آیات قرآنی بررسی کرده‌است.

اما محور پژوهش ما در حوزه تعلیق‌های معنایی و نفی متافیزیک حضور در مقالات شمس بر این پایه استوار است که تعلیق‌های معنایی در سبک زبانی و معنایی شمس تبریزی عامدانه یا غیرعامدانه به نفی متافیزیک حضور، چندمعنایی و نفی بسیاری از پایه‌های فلسفی غرب منجر شده‌است.

بحث و بررسی

رابطه تنگاتنگی میان انتخاب زبان نویسنده با عوالم روحی او وجود دارد. عالم روحانی عرفا در سیر تکاملی خود هرچه پیچیده‌تر و عمیق‌تر باشد، زبان او در بیان و توضیح این حالات و عوالم، پیچیده‌تر خواهد بود. «کاربرد زبان از نوع تجربه روحی گوینده و نویسنده جدا نیست. هر قدر در کشف عوالم جدید روحی توانا تر باشد، در کاربرد زبان نیز چالاک‌تر و نوآورتر است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۲۴۷). پس تکامل زبانی عارف، حاصل تکامل حالات روحی و عرفانی اوست. هرچه این تکامل بیشتر باشد، زبان کامل‌تر یا به عبارتی، هنری‌تر خواهد بود. در مقالات شمس گسترش و پیچیدگی معنا با

گسترده‌گی زبانی و پیچیدگی‌های زبانی در تعلیق‌های معنایی در آمیخته است. این تعلیق‌های معنایی حاصل عواملی است که برخی از آن‌ها را مورد تدقیق قرار می‌دهیم

شمس خود را متکلم نمی‌داند

شمس در مقالات بارها به اشارت‌های مستقیم و غیرمستقیم، تأکید می‌کند که او صاحب کلام نیست، بلکه متکلم، حق تعالی است. «آخر متکلم درویش نیست. این درویش فانی است، محو شده، سخن از آن سر می‌آید... در درویش کامل، متکلم خداست» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۷۳/۱)، «مرا از حق تعالی دستوری نیست که از این نظیره‌های پست بگویم» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۳۴/۲)، «آن اصل را می‌گویم بر ایشان سخت مشکل می‌آید، نظیر آن اصل دگر می‌گویم، پوشش در پوشش می‌رود تا به آخر، هر سخنی آن دگر را پوشیده می‌کند» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۳۴/۲) طبیعی است که شمس، خود را متصرف در کلام نمی‌داند. کلام در بیشتر موارد، به گونه رمز می‌آید و شمس همان‌گونه آن را بیان می‌کند. به همین دلیل، کلام شمس، رمزگونه و در بستری از تعلیق‌های معنایی بیان می‌شود.

شمس در واقع معتقد است که چندان دخل و تصرفی در آنچه به او الهام می‌شود، ندارد. شمس برای گفتن سخن‌های پست نیامده است، او برای گفتن اصل آمده است و این اصل قابلیت وضوح و شفافیت ندارد «مرا از حق تعالی دستوری نیست که ازین نظیرهای پست بگویم، آن اصل را می‌گویم بر ایشان سخت مشکل پیش می‌آید، نظیر آن اصل دگر می‌گویم، پوشش در پوشش می‌رود تا به آخر، هر سخنی آن دگر را پوشیده می‌کند. در حق مولانا هیچ پوشیده نمی‌کند چون با او مبالغه‌ها کردم، بر او عیان در عیان کی باشد؟» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۳۴/۱)

خواننده نیز در برخورد با چنین متنی باید خود را برای رمزگشایی، تعلیق‌های معنایی، اشارات گذرنده و ایجازهای پیاپی آماده کند. در واقع، شهودی بودن اینگونه متون، قابلیت تأویل‌پذیری آن‌ها را تضمین می‌کند و «قطعاً متونی که تأویل‌های بیش‌تر را پذیرفته‌اند، در زمره متن‌های زنده و پویای تاریخ‌اند» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۷۷). متون تأویل‌پذیر به دلیل قابلیت‌ها و ظرفیت‌های زبانی و معنایی که پیوسته جاری است، همواره در طول تاریخ زنده و پویا است.

بنابراین شمس برخی اشخاص را شایسته کلام آن سری خود می‌داند. از این رو هر کسی شایسته مخاطب قرار گرفتن شمس نیست. «پر سری آمد که با من سرّی بگو. گفتم: من با تو سرّ نتوانم گفتن، من سرّ با آن کس نتوانم گفتن که او را درو نبینم، خود را درو بینم. سرّ خود را با خود گویم. من در تو خود را نمی‌بینم، در تو دیگری را می‌بینم» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۰۵/۱) مخاطب شمس کسی است که مانند خود او توان درک اسرار را از اشارات کلام او داشته باشد.

شمس با صراحت بیان می‌کند که او اسرار را در لفافه کلام می‌گوید: «اسرار می‌گویم، کلام نمی‌گویم. عجب این بزرگان را، چون کلام نیز روی نمود ازین بزرگان؛ ابایزید ازین قبیل نباشد، انبیا باشند و رسل. مگر از کلام مست شدند نتوانستند نوشیدن، صد هزار خم خمر آن نکند که کلام رب-

العالمین کند.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۹۴/۱-۹۵). یکی از اصول اساسی اسرارگویی در عرفان همین رمزگویی و در پرده بیان کردن آن است. و دلیل اینکه عوام نمی‌توانند با کلام او ارتباط برقرارکنند نیز از نظر شمس کلام او به وجه کبریاست «این مردمان را حق است که با سخن من الف ندارند، همه سخنم به وجه کبریا می‌آید، همه دعوی می‌نماید. قران و سخن محمد همه به وجه نیاز آمده‌است، از بلندی به مثابه‌ای که برمی‌نگری کلاه می‌افتد. اما این تکبر در حق خدا هیچ عیب نیست؛ و اگر عیب کند، چنانست که گویند خدا متکبرست. راست می‌گویند و چه عیب باشد؟» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۳۹/۱). گریز از مرکزگرایی در کلام شمس به‌خوبی مشهود است. شمس در واقع با توضیح اینکه کلام او کلام حق است؛ یکی از عناصر مهم زایش و تکثر معنا را پررنگ می‌کند. «همچنین فروپاشی و تزلزل در مرکز با تکیه بر تفاوت، به‌دنبال حاشیه‌ها، اجزا و عناصر مغفول مانده و تناقض‌های متن می‌گردد تا به‌واسطه آن شالوده متن را در هم بشکند. نگرش عدم قطعیت‌گرای دریدا، سبب می‌شود که متن، بافتی گشوده و بستر بازی بی‌نهایت دال‌های شناور و سیال بشود که زایش و تکثر معنا را به دنبال دارد. عدم باور به حضور و قطعیت معنا، شروع حرکت برای کشف معانی بیشتر و به‌تعویق‌افتاده را موجب می‌شود و این حرکت متداوم، جایگزین قرائت‌های نهایی و تثبیت‌شده متن می‌شود. خوانش قطعیت‌ناپذیر و سیال دریدایی، باعث دگرگونی نگرش کلاسیک و شیوه برخورد ما با متون مختلف می‌شود. پس از دریدا «متون، دیگر همان که بودند، نیستند» (رویل ۱۳۸۸: ۴۷).

شمس کلام خود را چه زمانی که عام است و چه غیر، آن را اسرار می‌داند و اسرار را در سخن عام باید دریافت کرد. «آن وقت که با عام گویم سخن، آن را گوش‌دار که همه اسرار باشد. هرکه آن سخن عام مرا رها کند که این سخن ظاهرست، سهل است، از من و سخن من برخوردار. هیچ نصیبت نباشد. بیشتر اسرار در آن سخن عام گفته‌شود. سری عظیم باشد که از غیرت در میان مضاحکی شود.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۳۱/۱).

شمس اهل اشارت است نه مناظره و بحث

شمس اهل مناظره و بحث و جدل نیست چون معتقد است آن که اهل معنا است نیاز به شرح و جدل و مناظره ندارد تا کلام را دریابد «اگر سخن من چنان خواهد استماع‌کردن به طریق مناظره و بحث از کلام مشایخ یا حدیث یا قران، نه او سخن تواند شنیدن، نه از من برخوردار شود. اگر به طریق نیاز و استفادت خواهد آمدن و شنیدن، که سرمایه سال؛ او می‌گوید، ما دست در زیر زنج نهیم، می‌شنویم.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۸۳/۱) چنین اشخاصی (اهل جدل و مناظره) از جان شمس بهره‌مند نمی‌شوند بلکه از کلام صوری استفاده می‌کنند؛ چراکه «اگر این معنی‌ها به تعلم و بحث بشایستی ادراک کردن، پس خاک عالم بر سر ببایستی کردن ابایزید را و جنید را از حسرت فخر رازی؛ که صد سال او را شاگردی فخر رازی بایستی کردن. گویند هرازا تا کاغذ تصنیف کرده‌است فخر رازی در تفصیر قران، بعضی گویند پانصد تا کاغذ؛ صد هزار فخر رازی در گرد راه ابایزید نرسد، و چون حلقه بر در باشد.

بر آن در خاص خانه نی، بلکه حلقه آن در بیرونی، آن خاص خانه دیگرست که سلطان با خاصگیان خلوت کرده‌است، حلقه آن در نی، بلکه حلقه آن دروازه برونی.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۲۸/۱) از طرفی شمس با صراحت می‌گوید که کلام او برای عوام نیست بلکه برای مشایخ است من مرید نگیرم. من شیخ می‌گیرم، آنگاه نه هر شیخ؛ شیخ کامل.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۲۶/۱) و طبیعتاً شیخ، اهل اشارت است. قدرت‌گوینده مقالات در ظرایف هنری بیان به‌خوبی مشهود است. تقریباً بیشتر سخنان مؤلف به اشارت بیان می‌شود. از همین روست که ما در برابر کلام موجز و اشارت‌های مقالات، حالات روانی خود را کشف می‌کنیم. ذوق خواننده در برخورد با تجربه عرفانی هنری سعی می‌کند به حالتی اقتاعی دست‌یابد؛ زیرا نوع گفتار نویسنده به گونه‌ای است که تلاش نمی‌کند برای مخاطب به گزاره‌های اثباتی دست‌یابد. تجربه هنری همواره با حس جمال‌شناسیک تأیید می‌شود. «تردید نیست که تمام مباحثی که تاریخ جمال‌شناسی در پیرامون آن‌ها حرکت کرده‌است، بر محور تخیل و رمز و عاطفه و چندمعنایی بودن آثار هنری است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۷۹). شمس کمترین ارزشی برای بحث‌های کلامی متداول در زمان خود قائل نیست. «تو را از قدم عالم چه؟ تو قدم خویش را معلوم کن، که تو قدیمی یا حادث؟ این قدر عمر که ترا هست در تفحص حال خود خرج کن، در تفحص قدم عالم چه خرج می‌کنی؟ شناخت خدا عمیق است! ای احمق، عمیق تویی. اگر عمیقی هست تویی.» (شمس، ۱۳۸۴: ۲۲۱/۱)

گاهی با صراحت می‌گوید که هر انسانی بر اساس عقل خود سخن می‌گوید اما این عقل، آفت است «آری الا این همه هست که کلموا الناس علی قدر عقولهم، پس آن قدر عقول، آفت ایشان است» (همان: ۷۷/۱).

شمس بارها تأکید می‌کند که سخن‌گفتن، بدترین و بی‌مزه‌ترین حالات اوست و ترجیح می‌دهد که سکوت کند. و در نهایت گفتار را در بیان حقیقت کاملاً ناقص می‌بیند. بارها تأکید می‌کند که معانی مورد نظر وی قابل بیان نیست. «هرآینه از بهر تفهیم‌شان سخن مکرر می‌کردم، طعن زدند که از بی-مایگی سخن مکرر می‌کند. گفتم: بی‌مایگی شماسست، این سخن من نیکست و مشکل؛ اگر صد بار بگویم، هر باری معنی دیگر فهم شود و آن معنی اصل همچنان بکر باشد.» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۶۸/۱)، «هرچه گفتند گویندگان، پوست الف خاییدند؛ هیچ معنی الف فهم نکردند.» (شمس، ۱۳۸۴: ۲۹۵/۱). بیان‌ناپذیری معانی در حدود زبان در مقالات سبب شده‌است که شمس بارها بر سکوت و خاموشی تأکید داشته‌باشد. گاه به سکوت‌های طولانی خود اشاره می‌کند: «شانزده سال بود که سلام علیک بیش نمی‌کردم و رفت.» (شمس، ۱۳۸۴: ۲۹۰/۱) و گاه از حالات خود هنگام سخن‌گفتن: «آنگاه که سخن می‌گویم من، بی‌مزه‌ترین حالت‌ها دارم.» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۵۲/۲).

شمس معتقد است که سخن، راهگشای طریق حقیقت نیست «گفتن جان‌کندن است، و شنیدن جان‌پروریدن است.» (شمس، ۱۳۸۴: ۲۴۵/۱)، «ذکر وعظ و سخن وعظ، ذکر خود است و ذکر هستی.

آنجا که راحت است و اوست، وعظ کو و سخن کو؟» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۹۰/۱)، «از سیاهروئی بشر، من که سخنم سیاهروی شدم به آمیزش حرف.» (شمس، ۱۳۸۴: ۲۶۷/۱)، «درویش را درویشی و خاموشی.» (شمس، ۱۳۸۴: ۷۵/۲)، «آنچه می‌گفتی که واقعه بازگفتم تا دل من خالی شود، دل را از واقعه تهی می‌کنی؛ عجب! از چه پر خواهی کردن؟ یکی خمّار خمر می‌فروخت. یکی گفت که خمر می‌فروشی، عجب! به عوض آن چه خواهی خریدن؟» (شمس، ۱۳۸۴: ۶۸/۲).

شمس صاحب کرامات است اما با تعلیق معنایی و بیانی رمزآگین

العبادی در تفاوت درجات صاحبان بصیرت می‌نویسد: در جات بصیرت همانند دیده‌های ارباب ظاهر متفاوت است. همچنان‌که بعضی ضعیف‌اند و بعضی سریع‌الادراک، ارباب نظر نیز متفاوتند. بعضی تا آسمان را بیش نبینند. بعضی تا عرش رسند. بعضی لوح و قلم ببینند و بعضی بصیرت کامل تا آنجا که خالق را ببینند (العبادی، ۱۳۶۸: ۱۶۴). به نظر می‌رسد که شمس در این تقسیم‌بندی، درجات مختلف را تا آخرین مرحله بصیرت پیموده‌است. مثلاً در نمونه زیر، شمس سرنوشت خود و دیگران را پیش از مرگ طبیعی مشاهده می‌کند: «... بانگ می‌زند که ان‌شاءالله بهشتی باشم. گفتم: باری پیش من ان‌شاءالله نیست مرا دیری است که تمام معلوم شده‌است، و از معلوم گذشته‌است و حال شده‌است» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۴۶/۱). در نمونه دیگر، شمس از برانداختن تمام پرده‌ها و حجاب‌ها و آشکار شدن حقیقت برای خود، چنین می‌گوید: «همان انگار که قیامت است و غیب آشکارا شده‌است، والله که غیب آشکار است و پرده‌ها برانداخته‌اند، لیکن پیش آن کس که دیده او باز است» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۳۴/۲) اما باصراحت از مقام خود سخن نمی‌گوید.

شمس به‌صورت واضح و روشن از کرامات خود سخن نمی‌گوید اما به اشکال مختلف خود را صاحب کرامات و مقامات بالای معنوی می‌داند «اگر دشنام من کافر صدساله رسد مؤمن شود، اگر به مؤمن رسد ولی شود، به بهشت رود عاقبت. آخر، تو واقعه دیدی، در خوابت گفتم که چون سینه ما به سینه او رسید او را این مقام شد؛ او را بسیار واقعه‌ها در پیش است، عاقبت مسلمان رود، سلامت رود.» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۸/۱)

حتی فلاسفه، متکلمین و عرفای زمان را فاقد درک کلام خود می‌داند. «اگر شهاب، حکیم هریوه شنیدی که می‌گویم از گریه جمادات و خنده جمادات، به زیان نشابوریان گفتمی این چه باشد؟ عقل فلسفی بدان نرسد.» (همان: ۱۱۸/۱) چون کلام او را در حوزه مفاهیم و تجربیات عرفانی بر نمی‌تابد و علت این است که «شرح این نتوانم کردن با تو، که نفس تو زنده است و در حرکت است. اگر بگویم، تو سخنی بگویی، از ما انقطاع باشد ترا.» (همان: ۱۲۶/۱-۱۲۷)

کلام شمس متناقض‌نماست

پارادوکس یا متناقض‌نما یکی از ویژگی‌های کلام عرفانی است. شمس درباره دلایل متناقض‌نما بودن کلام عرفا می‌گوید: در لحظات وصال، موقعیتی فراهم می‌شود که در آن زبان قادر به بیان نیست.

به‌ناچار جمع اعداد را در عالم وحدت به زبان می‌آورد و این کلام برای مخاطب، متناقض می‌نماید «آری گفتی هست، اما بی‌حرف و صوت، و آن لحظه که آن گفت است فراق است، وصال نیست، زیرا که در وصال گفت ننگبند، نه بی‌حرف و صوت نه با حرف و صوت» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۷۲/۲).

او معتقد است که عارف اوصاف قهر و لطف حق تعالی را داراست و این صفات به‌ظاهر متضاد سبب کلام و رفتار متناقض می‌شود «او مرا موصوف می‌کرد به اوصاف خدا، که هم قهر دارد و هم لطف، آن سخن او نبود و قرآن نبود و احادیث نبود؛ آن سخن من بود که بر زبان او می‌رفت. ترا چون رسد که گوئی که همه را هست؟ قهر و لطفی که به من منسوب کنند همه را چون باشد؟» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۳/۱)

تأویل و دانش رمزخوانی، مورد توجه شمس بوده‌است. با توجه به مسأله تأویل و ظرفیت‌های معنایی، پارادوکس را حاصل ذهنیت تأویل‌گرای شخص می‌داند. در واقع آنکه در وادی عرفان گام می‌گذارد باید اهل تأویل و ظرفیت‌های معنایی باشد «سخن انبیا را تأویلی هست، باشد که گویند برو؛ آن برو، مرو باشد در حقیقت» (شمس، ۱۳۸۴: ۲۳۱/۱). تأویل پارادوکسیکالی از اصطلاحات قرآنی نیز بر همین اساس است «آن که اماره نامش کرده‌اند او مطمئن است» (شمس، ۱۳۸۴: ۷۶/۱). به همین دلیل راه چاره در بیان غیرمستقیم و شیوه هنری یا به‌قول خود شمس تأویل‌گونه است. «این قاعده‌ایست که چون سخن راست را متلون کنی، و به تأویل گویی، اندکی برنجند و اغلب رقت آید و ذوق آید و حالت آید؛ و چون بی‌تأویل گویند، نه رقت آید و نه حالت آید؛ مگر آن را که خدای تعالی مخصوص کرد به قابلیت، و لذت راستی بدو رسانید» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۲۴/۱).

حقیقت یا کیفیت بی‌چون

دریدا هم مانند آنچه معتقد است که حقیقتی ورای دیدگاه‌ها، رویکردها و تأویل‌های خود ما وجود ندارد. از طرفی چون حقیقت، امری واحد نیست، نمی‌توان متن را دارای حقیقت و معنای واحدی دانست (ضمیران، ۱۳۸۶: ۶-۷). از طرفی درباره‌ی ماهیت حقیقت، فلسفه افلاطون در تقابل با سفسطه سفسطاییان شکل گرفت. فیلسوفان مناقشه‌گری مانند هراکلیتوس و پارمیندس در تقابل با افلاطون بودند. سفسطاییان با دو مؤلفه نسبی‌گرایی و شک‌گرایی در باورها، مفهوم عدالت، حقیقت، اخلاق، نیکی و ... تردید، شک و تشکیک را به‌وجود آوردند. از نظر سفسطاییان، تمام معیارها و اصول برای شناخت حقیقت، نسبی و غیرمطلق هستند (لاوین، ۱۳۸۶: ۵۱-۵۴-۷۴؛ هارلند، ۱۳۸۵: ۱۹-۲۳-۲۷؛ دورانت، ۱۳۸۴: ۷). درحالی‌که شمس از این مطلق‌گرایی افلاطونی در باب حقیقت می‌گریزد.

شمس نیز مانند بسیاری از عرفا، حقیقت و حق مطلق را یک کیفیت بی‌چون می‌داند که با مفاهیم متناقض‌نما توصیف می‌شود. استیسی در شرح واحد حقیقی یا همان نفس کلی می‌گوید: «این خلأ، این لاوجود... در عین حال نامتناهی است؛ آگاهی محض است، نفس بسیط است، "واحد" فلوطین و ودانتاست، وحدت الوهی اکهارت و رویسبروک است، و همانا نفس کلی است. هم مثبت [=ایجابی]

است و هم منفی [=سلبی]، هم نور است و هم ظلمت، و به قول زوزو "ظلمت درخشان" است. من این را "پارادوکس" (شطحیه) خلاً- ملاً می‌نامم. و آنچه به تفصیل و تدقیق بتوان درباره نفس کلی، معلوم کرد چیزی جز تفصیل و تحقیق این "پارادوکس" نخواهد بود» (استیس، ۱۳۸۸: ۱۶۵-۱۶۴). و درباره نفس کلی می‌گوید: «نفس کلی جهانی یا "واحد" دارای صفت آفریدگاری جهان- که لازمه صحت اطلاق نام "خدا" بر آنست- نیز می‌باشد» (همان: ۱۸۶).

بنابراین حق مطلق یا حقیقت یا واحد حقیقی، غیرقابل ادراک و بیان و توصیف است و عارف برای توضیح این مفهوم بیان‌ناشدنی، چاره‌ای ندارد جز اینکه، آن را یک کلیت بدون کیفیت بخواند. آن را در بیانی به ظاهر ناقص و مبهم بیان کند. حقیقت ۱- دارای کیفیات نیست. ۲- نامتشخص است. ۳- به کلی غیرفعال، ایستا و بی حرکت است. (همان: ۱۶۶) و شمس درباره آن می‌گوید: «آن سو یک رنگ، یک صفت، خوش عالمی، عالم حق! گفت: ما را عاجز کردند. آن می‌گوید: بر عرش است. این می‌گوید: منزله است از مکان و جای. سرگردان شدیم! عورتش می‌گوید: هر جا که هست، هی عمرش دراز باد! وقتش خوش باد» (همان: ۷۸/۲). استیس در این باره می‌گوید: بدون قید هیچگونه وصفی. «نفس کلی بی‌آوا، صورت‌ناپذیر، لمس‌ناپذیر... و بی طعم و بی بوست... صفت نفس [کلی] این است که نه این است و نه آن... توصیف نفس [کلی] در نفی مکرر است» (همان: ۱۶۹). در این تصویر، شمس آنان را که قائل به کیفیت هستند، به تمسخر می‌گیرد و از اصطلاحاتی مانند: یک رنگ و یک صفت استفاده می‌کند؛ این یک رنگی و یک صفتی معادل بسیط بودن و بی‌رنگی است؛ چرا که دارای رنگ‌های متعدد نیست که قابل وصف باشد.

ابزارهایی مانند بحث و جدل و عقل و فلسفه را در این مسیر ناقص و ناکارآمد می‌داند. «عقل تا درگاه ره می‌برد، اما اندرون خانه ره نمی‌برد. آنجا عقل حجابست و دل حجاب و سر حجاب» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۸۰/۱). تجربه عرفانی شمس در این تصویر به گونه‌ای هنری بیان شده است و همین امر سبب شده که به مصداق عرفان نزدیک‌تر شود. «تجربه عرفانی سکه‌ای است که یک روی آن حالات عارف است و تجارب روحانی و قدسی او، روی دیگر این سکه جانب جمال‌شناسانه تجربه است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۲: ۳۵۴).

بیان‌ناپذیری مفاهیم عرفانی

بیان‌ناپذیری یکی از ویژگی‌های زبان عرفانی است که در مقالات نمود گوناگونی دارد. شمس یکی از دلایل گنگ‌بودن و مبهم بودن کلام عرفا را رعایت مقام و حال مخاطب می‌داند. خاصیت کلام و سخن این است که سبب محجوب‌شدن گوینده می‌شود. حتی اگر خود گوینده محجوب نباشد، چون مخاطبان در حجاب هستند، پس او نیز باید محجوب شود تا در حضور مخاطبان حاضر شود و در نتیجه خود، محجوب شود. «چون در کلام می‌آید خود را محجوب می‌کند، تا سخن به خلق برسد. تا در حجاب نه آید، کی تواند سخن به خلق رسانیدن که در حجابند؟» (شمس، ۱۳۸۴: ۱۵۲/۲)

محدودیت ظرفیت‌های زبانی نیز یکی از دلایل بیان‌ناپذیر بودن مفاهیم عرفانی است. «شیخ محمد گفت عرصه سخن بس فراخ است، که هر که خواهد می‌گوید چندانکه می‌خواهد. گفتم: عرصه سخن بس تنگ است، عرصه معنی فراخ است. از سخن پیش‌تر آ تا فراخی بینی و عرصه بینی. بنگر که تو دور نزدیکی یا نزدیک دوری!» (شمس، ۱۳۸۴: ۹۶/۱) ظرف زبان آنقدر کم‌حجم است که گوینده برای بیان معانی عمیق و گسترده خود ناگزیر است سکوت کند تا آنجا که هیچ حرفی و صوتی باقی‌نماند و هیچ عبارتی نماند. «عبارت سخت تنگ است. زبان تنگست. اینهمه مجاهده‌ها از بهر آنست که تا از زبان برهند که تنگست، در عالم صفات روند. صفات پاک حق. عجب چه می‌گویند متکلمان؟ صفات عین ذاتست یا غیر ذاتست، برین اتفاق هستند؛ نی نیستند، زیرا عالم متلونست، سخن یکرنگ برون نمی‌آید» (همان: ۱۲۶/۱).

شمس بارها تأکید می‌کند که معانی وی قابل بیان نیست. «هرآینه از بهر تفهیم‌شان سخن مکرر می‌کردم، طعن زدند که از بی‌مایگی سخن مکرر می‌کند. گفتم: بی‌مایگی شماسست، این سخن من نیکست و مشکل؛ اگر صدبار بگویم، هر باری معنی دیگر فهم شود و آن معنی اصل همچنان بکر باشد.» (همان: ۱۶۸/۱)، «هر چه گفتند گویندگان، پوست الف خاییدند؛ هیچ معنی الف فهم نکردند» (همان: ۲۹۵/۱).

نتیجه‌گیری

این جستار نشان می‌دهد که تعلیق‌ها و تعویق‌های معنایی گاه به‌عنوان یکی از خصیصه‌های زبان عرفانی نمود پیدا می‌کنند و گاه به‌دلیل ویژگی‌های شخصیتی و روانی یا سبک تربیتی عارف اتفاق می‌افتد. شمس از عرفایی که تأکید می‌کند در کلام او، متکلم خداست. بنابراین کلام را به خود نسبت نمی‌دهد. او معتقد است که کلام او بیان اسرار است و این اسرار برای کسانی ست که قدرت تأویل یا رمزگشایی کلام او را دارند؛ پس کلام او برای عوام نیست که برای خواص است. اسرار را همواره در لفافه‌ای از ابهام‌ها و تعلیق‌های معنایی و اشارت‌گونه بیان می‌کند تا آنکه اهل اشارت است دریابد و اغیار از آن بی‌بهره مانند. شمس اهل مناظره و بحث و جدل نیست. او بارها اهل فلسفه و جدل و کلام را مورد سرزنش و حتی تمسخر قرار داده‌است. زیرا معتقد است بحث و جدل، سالک را از طریق حقیقت دور می‌کند اما آن‌که جانش آماده دریافت است، باید اشارات را دریابد و تأویل کند. همچنین در این مقاله نشان داده شد که شمس صاحب کرامات و مقامات است اما شیوه بیانی او در این موارد، ایجاز است و مبهم‌گویی‌هایی که سبب تعلیق معنایی برای مخاطب می‌شود. مخاطب در برخورد با کلام او معنای دقیق و کاملی از مقامات و کرامات او دریافت نمی‌کند. ویژگی دیگر که البته بخش اعظم ویژگی زبان عرفانی است، متناقض‌نمایی در زبان و کلام اوست. این تناقض گاهی ناشی از شخصیت مناقض-نمای اوست. او در عین اینکه اهل قهر است دارای صفت لطف نیز هست. در عین اینکه دارای صفت جباریت و سختگیری است دارنده اوصاف مهربانی و بخشش نیز هست. شمس در اشاره به بعضی از این اوصاف، مخاطب را در حالت تعلیق معنایی نگه می‌دارد که بخشی ناشی از بیان‌ناپذیری مفاهیم عرفانی است. مفاهیمی مانند حقیقت، حق مطلق یا نفس کلی که قابلیت تناقض و ابهام را داراست. شمس به‌ناچار از این کیفیت بی‌چون صحبت می‌کند در هر حالی خود ماهیت یا جوهر این حق مطلق، غیرقابل توصیف و پرابهام است.

منابع و مأخذ

- احمدی، بابک (۱۳۸۸)، ساختار و تأویل متن، چ یازدهم، تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۷۶)، چهار گزارش از تذکره‌الاولیاء عطار، چ سوم، تهران: نشر مرکز.
- استیس، والتر ترنس (۱۳۸۸)، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چ ۷، تهران: سروش.
- امامی، نصرالله (۱۳۸۹)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، چ چهارم، تهران: جامی.
- انوشه، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگنامه ادب فارسی (دانشنامه ادب فارسی)، ج ۲، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، تهران: علمی و فرهنگی.
- تبریزی، شمس‌الدین محمدبن‌علی، (۱۳۸۴)، مقالات شمس، تصحیح و تعلیق محمدعلی موحد، تهران: خوارزمی.
- دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۸۴)، ترجمه عباس زریاب خوبی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رویل، نیکلاس (۱۳۸۸)، ژاک دریدا، ترجمه پویا ایمانی، تهران: مرکز.
- شفیعی‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۲)، زبان شعر در نثر صوفیه، درآمدی به سبک‌شناسی نگاه عرفانی، تهران: سخن.
- العبادی؛ قطب‌الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر، (۱۳۶۸)، صوفی‌نامه، التصفیه فی احوال المتصوفه، تصحیح غلامحسین یوسفی، چ دوم، تهران: انتشارات محمد علی علمی.
- فتوحی، محمود (۱۳۸۵)، بلاغت تصویر، تهران: سخن.
- لاوین، تی. زد (۱۳۸۶)، از سقراط تا سارتر: فلسفه برای همه، ترجمه پرویز بابایی، تهران: نگاه.
- موحد، محمدعلی (۱۳۸۷)، باغ سبز، گفتارهایی درباره شمس و مولانا، تهران: کارنامه.
- نویا، پل (۱۳۷۳)، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: نشر دانشگاهی.
- هارلند، ریچارد (۱۳۸۵)، درآمدی تاریخی بر نظریه ادبی از افلاتون تا بارت، ترجمه غلامرضا امامی و همکاران، تهران: نشر چشمه.

Abrams, M.H (1999), Glossary of Literary Terms, 7th ed. Fort Worth: Harcourt Brace College pub.

Received: 2022/11/7
Accepted: 2023/1/10
Vol. 21/No. 79/Spring 2024

scientific quarterly journal of Islamic mysticism
(Erfan.eslami.zanjan@gmail.com)
<https://sanad.iau.ir/journal/mysticism>

Negation of the Metaphysics of Presence and Semantic Suspensions in the Conduct of Shams Tabrizi

Mahmud Khorramabadi¹, Ali Akbar Afrasiabpour^{2*}, Ali Fathollahi³
PhD Student, Religion & Mysticism, Khorramabad Branch, Islamic Azad University,
Khorramabad, Iran.

Associate Professor, Department of Islamic Mysticism, Shahid Rajaei Teacher Training
University, Tehran, Iran. *Corresponding Author, ali412003@yahoo.com
Associate Professor, Religion & Mysticism, Khorramabad Branch, Islamic Azad University,
Khorramabad, Iran.

Abstract

Undoubtedly, mystical discussions and revelatory experiences revolve around the axis of brevity and ambiguity, interpretation and multiple meanings, transformative language, suspension and postponement in the domain of meaning. For this reason, language is dumb and indirect, and like the language of science, it is not clear and logical, but full of semantic suspensions. The brevity and ambiguity in Shams' words can be affected by his spiritual and personality characteristics. If the audience of Shams is in need, he will understand his concise words. Shams is not one to argue, but rather one to suggest. The audience of Shams should be a person who reads code and interprets words. According to Shams, the capacity of language is very limited. And it does not accommodate the breadth of spiritual meanings and concepts; this is one of the important reasons for the inexpressibility of mystical meanings from Shams' point of view. The result of this attitude is a paradox. The metaphysical negation of presence is one of the foundation-breaking elements in Derrida's view. Derrida's thinking says: the text wants to reconstruct the plural meaning in the violation of metaphysical ideas and to achieve new meanings from the text. Shams Tabrizi's essays contain examples of breaking the elements of Western philosophy (the metaphysics of presence), in which the speaker is trying to break these metaphysical ideas and with successive semantic suspensions, signs and symbols.

Keywords: Shams Tabrizi, Shams' articles, Negation of the metaphysics of presence, semantic suspensions, conduct.